

تأويل و تأثير آن در بداعت، بسط و توسعه متن معارف بهاءولد التفسير وأثره في ابتكار وتوسيع وتطوير نص تعاليم بهاءولد

Interpretation and its effect on the creativity, expansion and development of the text of Baha'u'ald's Maaref Book

د.سيد ناصر جابري اردكاني(*)

Dr. Syed Nasser Jaberi Ardakani

jaberi@pgu.ac.ir

د.خيريه دماک قاسم(**)

Dr. Khaireh Damak Qassem

Khayria2014@colang.uobaghdad.edu.iq

Abstract

The topic of interpretation was one of the most challenging topics in Iran due to its relationship with hermeneutics and many texts and articles were discussed about it .In recent years ,this issue has become less important ,and especially its investigation in connection with philosophical-political thoughts has become less important .However ,as long as religious and mystical texts are important and are published ,interpretation will also be relevant .In this article ,interpretation has been looked at from another point of view and its

(*) أستاذ قسم اللغة الفارسية وآدابها ، جامعة الخليج الفارسي ، بوشهر ، إيران

(**) أستاذ قسم اللغة الفارسية وآدابها ، جامعة بغداد ، العراق

importance has been from the aspect of innovation in the text and especially in terms of its role in the expansion and development of the work .From this point of view ,no attention has been paid to interpretation ,and more than this issue is related to hermeneutics ,it is related to intertextual and Comparative studies .Based on this ,in this research ,attention has been paid to the question of what role interpretation has in terms of art And what effect does it have on the development of the text ?These two questions are two sides of the same coin and both have been briefly followed up in the text of the article. The research method is analytical-descriptive .In such a way that the text of education is examined from the point of view of interpretation ;Innovative evidences have been extracted and classified under categories such as simile, association ,allegory and combination .The result of this research shows that allegory is the most important rhetorical form in education and perhaps any kind of study in this work needs to know its allegorical method .In terms of the effect of interpretation in the development of the text ,interpretation should be considered as the basis for the development of the educational text, which has emerged in various ways .Among them ,mentioning a verse and stating a simile or similar or different similes in support of it ,mentioning a verse and stating various topics to expand and explain mystical-Qur'anic issues ,mentioning a word and inserting it in a new combination and other ways to explain it in the text have paid.

Key words: Maaref ,Baha'i Wold ,hermeneutics ,interpretation ,intertextuality.

توسعة النص في (معارف) وقد ظهر بأساليب متنوعة منها: ذكر آية وبيان التمثيل او التمثيلات المتفككة او غير المتفككة في تأييدها ذكر آية وبيان وتوضيح الامور المختلفة لتوسعة النص وبيان المسائل العرفانية- القرآنية. ذكر كلمة وادراجها في تركيب جديد ، وهناك امور اخرى بحثت في النص. الكلمات المفتاحية: معارف، بهاء ولد، التأويل، التفسير، التناص.

چكیده

موضوع تأويل از باب ارتباطی كه با هرمنوتيك دارد طی سالیانی در ایران جزو موضوعات بسیار پر چالش بود و متون و مقالات متعددی در باب آن پرداخته شد. در سنوات اخیر این موضوع تا حدودی به حاشیه رفته است و به ویژه بررسی آن در پیوند با اندیشه‌های فلسفی-سیاسی كمرنگ شده است. با این حال تا زمانی كه متون دینی و عرفانی اهمیت دارند و چاپ و نشر می‌شوند، تأويل نیز كمابیش حضور خواهد داشت. با این حال در این مقاله، تأويل از دیدی دیگر نگریسته شده و آن اهمیتش از جنبه نوآوری در متن و به ویژه از منظر نقش آن در بسط و توسعه اثر بوده است. از این دید تا كنون توجهی به تأويل نشده و بیش از آن كه این موضوع به هرمنوتيك در پیوند باشد، به مطالعات بینامتنی و تطبیقی مرتبط است. بر این اساس در این تحقیق به این پرسش توجه شده است

إن موضوع التأويل و علاقته بالتفسير كان خلال سنوات عدة في ايران من ضمن المواضيع التي لم تلق اهتماما يذكر وخاصة فيما يتعلق بدراسة علاقته وارتباطه بالافكار الفلسفية- السياسية التي كانت ضئيلة جدا، ومع ذلك فانه لا زال يحضى بحضور مميز ما دامت هناك نصوص عرفانية ودينية تطبع وتنتشر.

في هذه المقالة(البحث)تمت دراسة التأويل من وجهة نظر اخرى الا وهي اهميته من ناحية تجديد النص وبشكل خاص من حيث دوره في توسيع النص وبسطه، في السابق لم يدرس التأويل من هذه الناحية وانما كان يبحث عن علاقته وارتباطه بدراسات التناص والدراسات المقارنة.

لذا سعينا في هذا البحث الى تسليط الضوء على سؤالين مهمين وهما: ماهو دور التأويل من الناحية الفنية و ماهو تأثيره في توسعه النص وبسطه؟ هذين السؤالين وجهان لعملة واحدة وقد تمت دراستهما في البحث بشكل مختصر. اسلوب كتابة البحث(التحليلي- الوصفي) وقد تمت دراسة نص(معارف) من ناحية التأويل ووصلنا على ادلة وشواهد جديدة بحثت تحت عناوين ،التشبيه،التداعي، التمثيل، التركيب. اظهرت النتيجة ان التمثيل هو اهم الاشكال البلاغية في (معارف) وان كل دراسة لهذا الاثر لن تكون بعيدة عن الاسلوب التمثيلي ، ومن ناحية تأثير التأويل في توسعه النص وبسطه، يجب القول ان التأويل هو اساس

که تأویل چه نقشی از نظر هنری دارد و چه تأثیری بر بسط و توسعه متن دارد؟ این دو پرسش دو روی یک سکه‌اند و هر دو در متن مقاله به اختصار پیگیری شده‌اند. روش تحقیق تحلیلی - توصیفی است، بدین صورت که متن معارف از منظر تأویل بررسی شده؛ شواهد نوآورانه استخراج و ذیل مقوله‌هایی مانند تشبیه، تداعی، تمثیل و ترکیب، بررسی و طبقه‌بندی شده‌اند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که تمثیل مهمترین شکل بلاغی در معارف است و شاید هر نوع مطالعه‌ای در این اثر بی‌تأثیر از روش تمثیلی آن نباشد. از نظر تأثیر تأویل در بسط و توسعه متن، باید تأویل را بستر توسعه متن معارف دانست که به شیوه‌های گوناگونی ظهور یافته است؛ از جمله ذکر آیه‌ای و بیان تمثیلی یا تمثیلاتی مشابه یا متفاوت در تأیید آن، ذکر آیه‌ای و بیان مطالب گوناگون برای سخن‌گستری و تبیین مسائل عرفانی - قرآنی، ذکر واژه‌ای و درج آن در یک ترکیب نو و دیگر شیوه‌هایی که در متن به تبیین آن پرداخته‌ایم.

کلید واژه: معارف، بهاء‌ولد، تأویل، تفسیر، بینامتنیت.

۱. مقدمه

معارف بهاء‌ولد اثری است که به اندازه ارج و قربش در بین اهالی ادب و عرفان مورد توجه قرار نگرفته است و حتی تاکنون یک نسخه منقح از آن در بازار کتاب موجود نیست. شاید این بدان سبب است که در طول

تاریخ، ستاره تابان وجود بهاء‌ولد در جنب خورشید رخشان مولانا چندان فرصت تبلور و درخشش نیافته است. این اثر اگرچه نقش مهمی در شناخت مولانا دارد و نشان می‌دهد که اندیشه‌های عرفانی، قصه‌پردازی و تمثیل‌گویی در این خاندان جاری بوده، اما علاوه بر آن، خود نیز اثری ارزشمند است و دارای ارزش‌های منحصر به فرد تفسیری، عرفانی، روایی و بلاغی است. سبک این کتاب چنین است که بسیاری از بندهای آن با آیه‌ای آغاز می‌شود یا در خلال موضوعات، به آیات قرآن استشهاد می‌شود، شکل استشهاد به گونه‌ای است که تسلط راوی را بر قرآن نشان می‌دهد؛ همچنان‌که در مثنوی نیز رویه بر همین قرار است و قرآن متنی است که به بسط و گسترش این آثار کمک فراوان کرده است. اما نکته مهم و قابل تأمل این است که در کتاب معارف، کاربرد آیات جلوه‌ای هنری دارد و بستری برای توسعه متن بوده است؛ یعنی نویسنده تنها به استشهاد آیات نپرداخته است، بلکه او هم تأویل‌های متفاوتی از آیات داشته است؛ هم این نگرش به بسط و توسعه اثرش کمک بسیار کرده است. بر این اساس در این مقاله برآنیم تا به این مسأله بپردازیم که مؤلف از چه شیوه‌هایی برای بهره‌گیری خلاقانه از قرآن استفاده کرده است و در چه اشکالی کاربرد آیات موجب بسط و توسعه متن شده است.

درباره کتاب معارف و اهمیت موضوع تأویل در آن تحقیقاتی انجام شده است. یکی از این تحقیقات مقاله‌ای است با عنوان «مطالعه بینامتنی تمثیل در معارف بهاء‌ولد و مثنوی

مولانا» (۱۳۹۶). در این پژوهش آمده است: «مولانا در مقوله تمثیل از جنبه‌های گوناگونی از بهاءولد متأثر بوده است؛ نخست اینکه در معارف و مثنوی نگرش فلسفی مشترکی به مقوله تمثیل وجود دارد. دیگر این‌که از نظر ساختاری، شیوه «تمثیل‌های پیاپی» و مبتنی بر «تداعی» در هر دو اثر به کار رفته است. همچنین، بنیاد تمثیل‌های مشترک هر دو اثر بر دو گونه گزاره تعلیمی و تعلیمی-فلسفی است. بررسی شیوه استدلال در این دو اثر نشان می‌دهد که در گزاره‌های تعلیمی-فلسفی، شبکه استدلال گسترده‌تر است و تمثیل‌های اخلاقی با گزاره‌ای که به یکی از موضوعات انسان و درون او مرتبط است، آغاز می‌شود و نتیجه آن‌ها اثبات یکی از موازین حکمی و تربیتی انسان است، اما در تمثیل نوع دوم، مقدمه یا گزاره شامل حکمی درباره هستی یا عناصر هستی است و بر قاعده‌ای کلی تأکید دارد و به کمک آن قاعده، سرنوشت و هدف انسان نیز تبیین شده است. از این نظر می‌توان تمثیل‌های نوع اول را تعلیمی و نوع دوم را باورساز و نمایشگر جهان‌بینی و دورنمایی دانست که گوینده سعی دارد بر اساس آن مخاطب را اقناع کند». (جابری، ۱۳۹۶: ۴۵)

در مقاله دیگری با نام «بررسی تأویل و پیوند آن با تداعی معانی در معارف بهاءولد» تأویل و ارتباط آن با تداعی بررسی شده است، در این مقاله درباره تأویل در معارف آمده است: «میان تأویل، بلاغت و تداعی نسبی برقرار است و نیز تأویل همواره روشی برای رسیدن به معنای متن نیست؛ بلکه شیوه‌ای برای خلق معنای نوي است که رویی به سوي

متن مرجع و سري در دنياي خلاقانه ي مؤلف دارد» (جابری، ۱۳۹۶: ۵۳).

مقاله «شیوه‌های تفسیر و تأویل در معارف بهاءولد» (۱۳۹۰) نیز دیگر پژوهش مرتبط با این کار بوده است. در این مقاله دو موضوع گسترده؛ یعنی تفسیر و تأویل و در کنار آن مقایسه‌هایی با ابیات مثنوی مطرح شده است و می‌توان ایرادی راجع به کلمه شیوه‌ها به آن وارد دانست که بر اساس آن خواننده را متوقع دیدن شیوه‌های تفسیر و تأویل می‌کند؛ اما چنانکه باید برآورده نمی‌شود.

در مقاله «بررسی رویکردهای تأویلی بهاءولد از قرآن کریم» (۱۴۰۰) برخی از رویکردهای تأویلی بهاءولد به صورتی کلی بیان شده، اما مقاله از دقت کافی برای نشان دادن حدود و ابعاد آن رویکردها برخوردار نبوده است. پژوهش حاضر شیوه و نتایج جدیدی در بر دارد و با سایر کارهای انجام شده متفاوت است؛ در این سطور، تأویل از منظر نقشی که در توسعه متن داشته با نیم‌نگاهی با مختصات بلاغی آن بررسی می‌شود.

۲. نگاهی به تعریف تأویل و تفاوت آن با تفسیر

کاربرد آیات قرآن در معارف بهاءولد گسترده و حاکی از تسلط او بر مفاهیم قرآنی است. تقریباً در اغلب صفحات، آیه یا آیاتی به کار رفته است و گاهی از آیات برای شروع موضوعی یا تأکید بر مطلبی استفاده شده است. به کار بردن آیات در این اثر به اشکال مختلف و برای اهداف گوناگونی بوده است؛

گاهی آن‌ها را به عنوان مثل سائر به کار برده است مانند این مثال: «اکنون همچون عروسان عاشق می‌زارم که ای الله مرا از مزه‌های خود محروم مدار که جز تو هیچ کسی ندارم؛ لا تَذْرُنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲: ۱۳۴) گاهی در ضمن کلام به صورت اقتباس یا تضمین به کار رفته است: «مادرش دست به گهواره می‌بندد تا سرش دراز نشود و استخوان‌هایش کژمژ نیاید، شارع دست و پای تو می‌بندد به تکالیف تا آوازت ناخوش نشود و زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ نگردي وَ تَسْوَدُ وَجُوهُ نَشْوَى» (همان، ۱۳۵) و نیز در این مثال: «صلاة آتش می‌نماید و لیکن نور است و سازوار؛ اِنِّي اَنْسْتُ نَارًا ۱ و لیکن نور بود». (همان)

اما این نوع کاربرد آیات برای کتاب معارف بهاء‌ولد وجه ممیزی به شمار نمی‌آید، آنچه این اثر را متمایز می‌کند کاربرد تأویلی و برداشت‌های تداعی‌واری است که او از آیات داشته است. بر این اساس، برای تبیین بهتر این موضوع نیاز است که نخست نگاهی اجمالی به دو اصطلاح تأویل و تفسیر داشته باشیم.

در تعریف لغوی واژه تأویل گفته‌اند: «تأویل مأخوذ از اول است؛ یعنی رجوع به اصل و لذا مکان برگشت را المؤیل می‌گویند. و تأویل در حقیقت به معنای برگشت چیزی به روی مقصود و مراد اصلی چه از روی علم باشد یا از طریق عملی.» (راغب، ۱۴۲۲: ۵۷ - ۵۸) جرجانی می‌گوید: تأویل از «أول» به معنای رجوع، اشتقاق یافته، و معنای آن، با نظر به ریشه اصلی‌اش «ارجاع» است.

(جرجانی، ۱۴۱۹: ۷۶) هانری کربن معتقد است که «می‌توان تأویل را به منزله تفسیر روحانی درونی یا تفسیر رمزی و تعبیر باطنی قلمداد کرد.» (هانری کربن، ۱۳۸۰: ۲۵) فیروزآبادی تأویل را بیان مراد و مقصود حقیقی آیه دانسته که در ظاهر لفظ آن نیست و در عین حال با سیاق آیات پیش و پس سازگار است. (فیروزآبادی، ۱۹۹۵: ۷۹/۱-۸۰) زرگشی می‌گوید: تأویل عبارت است از منصرف ساختن آیه با روش استنباط، به سوی معنای احتمالی که با آیه پیش از آن و بعد از آن و نیز کتاب و سنت سازگار باشد. (زرگشی، ۱۴۲۱: ۲۸۲/۲)

تعریف تأویل با تفسیر متفاوت است و در مقایسه این دو تفاوتشان بهتر شناخته می‌شود. به نظر راغب اصفهانی، تفسیر اعم از تأویل است و تفسیر بیشتر درباره‌ی الفاظ و مفردات آیه به کار می‌رود؛ در حالی که بیشترین کاربرد تأویل درباره‌ی معانی و مقاصد آیه است. افزون بر این تأویل معمولاً درباره‌ی کتب الهی و آسمانی به کار می‌رود؛ ولی تفسیر درباره‌ی سایر کتاب‌ها نیز کاربرد دارد. (سیوطی، ۱۴۲۲: ۱۱۸۹/۲) مائزیدی می‌گوید: تفسیر عبارت است از قطع و یقین به مراد لفظ و شهادت به این‌که آن مراد خدای متعال هم هست؛ اما تأویل، ترجیح یکی از معانی محتمل آیه است، بدون قطع و یقین به آن و بدون شهادت. (همان: ۱۱۹۰/۲) به نظر زرگشی تفسیر ناظر به نقل روایات تفسیری و تأویل ناظر به درایت و اجتهاد در فهم مرادات

آیه است. (زرکشی، ۱۴۲۱: ۱۵۰/۲) میبیدی تفسیر را علم نزول و شأن و قصد آیه می‌داند؛ اما تأویل، حمل آیه بر معنی محتمل است و استنباط این معنی بر علما محذور نیست به شرط آن که موافق کتاب و سنت باشد. (میبیدی، ۱۳۶۱: ۲۰/۲)

بنابراین با دقت در اصطلاحاتی مانند «تفسیر رمزی و تعبیر باطنی»، «معنای احتمالی»، «ترجیح یکی از معانی محتمل»، «درایت و اجتهاد» که درباره تأویل و تفاوت آن با تفسیر بیان شده چنین برداشت می‌شود که تأویل مبتنی بر خلاقیت و برداشتی است که شخص مؤول از آیه دارد و در این نوع برداشت نوعی رمزگرایی نیز غلبه دارد و از آنجا که رمز دارای معانی گوناگونی است: به تبع. تأویل نیز می‌تواند یک برداشت محتمل از میان امکان‌های گوناگون باشد.

۳. بسط و توسیع متن به کمک تشبیه

توسیع در لغت به معنی «فراخ گردانیدگی و وسعت دادگی» است. (دهخدا؛ ذیل توسیع) مقصود ما از کاربرد این واژه، تبیین شیوه‌هایی است که در معارف برای گستردن متن دیده می‌شود. طبیعتاً گونه‌های توسیع مد نظر مؤلف کتاب نبوده، اما دقت و تأمل نشان می‌دهد که آن‌ها را به گونه‌هایی متفاوت به کار برده است و تشبیه یکی از شیوه‌های بوده است.

در این نوع توسعه متن، روش چنان است که به کمک واژه‌های قرآنی، یک یا چند ترکیب تشبیهی ساخته می‌شود. در مثال زیر واژه

سؤال از آیه برگرفته شده و به کمک آن دو ترکیب «باد سموم سؤال» و «باد نسیم راحت و اجابت» ساخته شده است:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاتِّبِ قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ قَرِيبٌ؛ از آنجا که سؤالت می‌دهم، هم از آنجا که جوابت می‌دهم؛ چون باد سموم سؤال و حاجت روان کرده‌ام، هم از آنجا باد نسیم راحت و اجابت روان توانم کردن.» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۱/۲۴۵).

مثال دیگر ترکیب «لحاف شب» است. در این ترکیب واژه لیل از آیه گرفته شده، اما ترکیب لحاف شب جدید و ساخته بهاء‌ولد است: «وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا؛ و نظر کن در آن زمان که ما لحاف شب را بر شما چگونه می‌پوشانیم» (همان، ۱۹۲). لحاف، روپوشی برای آرامش خواب شبانه است و بر اساس واژه لباساً ساخته شده، این ترکیب ترجمه‌ای مستقیم از آیه نیست، بلکه در زبان فارسی ترکیبی تازه و برداشتی نو است که در حدی جزئی به توسعه و تازگی متن نیز یاری رسانده است.

۴. بسط متن به کمک تداعی

دقت در استنباط‌های بهاء‌ولد نشان میدهد که یکی از شیوه‌های تأویل، بر اساس تداعی شکل گرفته‌است. اما منظور از تداعی چیست؟ این تعریف مقصود از تداعی را تا حدودی آشکار می‌سازد: «تداعی معانی و مفاهیم نزد اشخاص مختلف به دلیل تجربیات، خاطرات و ادراکات ناهمگون متفاوت است. رؤیت قرص ماه برای کسی می‌تواند یادآور تجربه

خاصی بشود که او در يك شب مهتابی [داشته] مثلاً وقتی کوره راهی را برای رفتن به بالین مادر محضرش در دهکده طی می کرده است ... چنانچه او در آن حال صدای جیرجیرکها، عوعوی سگی از آبادی دور دست یا صدای حرکت خزنده ای را هم به روی زمین شنیده باشد، بعدها به محض دیدن قرص ماه، تمامی آن خاطرات و حوادث به طور زنجیره ای یا همزمان در خاطرش جان می گیرند. بدین ترتیب قرص ماه تمامی معانی و مفاهیم پیوسته با تجربه آن شب بخصوص را به ذهن شخص فرا می خواند. تداعی معانی مینا و اساس شعر است و در داستان نویسی نوین نیز اساس فن «تک‌گویی» و «جریان سیال ذهن» می باشد». (داد، ۱۳۸۵: ۱۲۳)

بنابر این تداعی یک جریان ذهنی و درونی است؛ خاطره‌ای باعث یادآوری خاطره‌ای دیگر و نامی موجب تداعی نامی دیگر می شود و این دارای اشکال مختلفی است: «یادها از لحاظ مجتمع بودنشان، قدرت تداعی یکدیگر را پیدا می کنند؛ به عبارت دیگر هر بازنمایی جزئی موجب بازنمایی کلی می شود که خود بخشی از آن بوده است. هرگونه ادراک حسی یا یادی ممکن است با چیزی در گذشته همراه یا متداعی گردد». (کاین، ۱۳۸۰: ۴۲)

تداعی در معارف جایگاه ممتازی دارد و از زوایای مختلفی می توان به آن نگریست، اما در این پژوهش ما تداعی را از منظر توسعه متن نگریسته ایم. تداعی که در ادبیات فارسی به عنوان «بلاغت منبری» نیز شناخته می شود^۱ - روشی است که مصداق زادن سخنی

از سخنی دیگر است. در این شیوه، گوینده بر اساس آنچه به ذهنش خطور می کند، از مطالبی به مطلب دیگر می رود و از آنجا که این شیوه مبتنی بر بریدیگی است؛ مخاطب را به خوبی مجذوب می کند. در این بخش برخی از تداعی‌های کتاب معارف بررسی می شود:

۴. ۱. تداعی آیه‌ای بر اساس آیه‌ای دیگر

در این نوع تداعی، در آغاز آیه‌ای ذکر می شود و در ادامه آیه‌ای دیگر تداعی می شود؛ برخی از شواهد مثال‌های این نوع از این قرار است:

مطابق آیه ۲۱ از سوره حشر، کلمه «جبل» ذهن بهاءولد را به سوی کوه طور بردهاست؛ حال آنکه واژه کوه در این آیه به صورت عام به کار رفته است و محتوای آن بزرگداشت قرآن است (سبزواری، ۱۹۹۸: ۵۵۳). و نه لزوماً بیان عظمت کوه یا چگونگی متلاشی شدن آن، لیکن ذهن بهاءولد به کمک تشبیه، خشوع و انصداع جبل را همان رقص حاصل از عشق دانسته که اساساً استنباطی عرفانی و راجع به آیه ۱۴۳ سوره اعراف است؛ و ذهنش او را از این آیه به سوی آیه‌های دیگر بردهاست: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ...

(حشر، آیه ۲۱)؛ گفتم کوه و جماد را؛ یعنی طور را چو از خود خبر دادند، چون طیر پروبال باز کرد و چون کیوتر مطوق، معلق زن شد، چون آن سنگ انگشت‌رنگ باز بر پریدن گرفت و بی‌خبر نماند؛ پس هر کسی بی‌خبر از آن اند که از خودشان خبر نداده ایم

هر که را از خود آگاه کردیم بی‌قرار شد»
(همان، ج ۱/ ۸۸).

بنابراین تداعی در این شاهد مثال اینگونه
بوده است:

ذکر کلمه جبل تداعی آیه ۱۴۳
سوره اعراف و یادآوری داستان متلاشی شدن
کوه طور

در مثالی دیگر، محتوای آیه از زیبایی
ستارگان سخن میگوید؛ که زینت آسمان‌اند،
اما بهاءولد توصیه میکند که باید از این زینت،
آلت جهاد با شیاطین درون و برون را ساخت،
و این برداشت بر اساس مضمون آیه ۱۰
سوره صافات^۲ در ذهن او تداعی شده است.
در واقع هجوم شهاب‌ها به شیاطین در ذهن او
بوده و با اینکه در متن به آیه دیگری اشاره
کرده است، اما مضمون آن هجوم در ذهن
تداعی شده و از آن سخن گفته است: «إِنَّا زَيْنًا
السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ آسْمَانِ عَلَوِّ مَمَالِكِ
خَاكٍ اسْتِ تُو مَغْرُورٍ مَشُو كِهْ أَنْ غُرُورٍ تُو
شِيطَانِ اسْتِ هَمْ اَزِ يَنْ زَيْنَتِ آلتِ جِهَادِ سَازِ وَ
شِيطَانِ اَنْدُرُونِ وَ بِيْرُونِ رَا بَرَانِ دَرِ آسْمَانِ»
(همان، ج ۱/ ۱۱۳).

ذکر واژه کواکب تداعی آیه ۱۰
سوره صافات با مضمون تعقیب شیاطین از
سوی شهاب‌ها..

۲. ۴. تداعی مضمونی متفاوت بر اساس
محتوای آیه
از آیه ۱۰ سوره نبا، ابتدا معنایی ادبی

برداشت کرده و ترکیب «لحاف شب» را به
کار برده است و این با محتوای آیه تقریباً یکی
است، اما این نکته که «شما را در شب به
عالمی دیگر میبریم» از آیه برداشت نمیشود
و آن را بهاءولد به کار برده است و در واقع
بر اثر تداعی و به تناسب خواب و رویا در
زمان شب به ذهنش متبادر شده است؛ زیرا
در خواب، مطابق عقاید، روح به عالمی دیگر
سفر میکند: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (نبا/ ۱۰) و
نظر کن در آن زمان که ما لحاف شب را بر
شما چگونه می‌پوشانیم و شما را به عالم دیگر
می‌بریم و ما از شما منفصل نیستیم؛ نتوانیم که
شما را به عالم غیب ببریم!؟» (همان، ۱۹۲).

ذکر واژه لیل تداعی موضوع
سفر روح در دنیای خواب

در این مثال نیز کلمه لباس، ذهن مؤلف
را به سمت کلمه التباس برده است؛ حال
آنکه لباس و التباس تفاوت بسیاری دارد. این
کاربرد التباس که بر اثر ذکر آیه‌ای با واژه
لباساً بوده صرفاً بر اساس تداعی روی داده
است: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا ۚ كَفْتُمْ
ای آدمی جهدی کن تا از التباس بیرون آیی...»
(همان، ج ۱/ ۵۳).

در مثالی دیگر افعال برای او یادآور زندان
شده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ
أَفْئَالُهُمْ ۚ كَفْتُمْ تَا چِهْ كَرْدِهْ ایدِ كِهْ دَرِ زَنْدَانْتَانِ
کرده‌اند؛ زندان را در زندان کنند تا دل‌های

شماچه رندی و خیانت کرده اند که به زندان ختم و طبع گرفتار شده اند». (همان، ۱۷۰).

ذکر واژه لباس و اقبال [] تداعی واژه التباس و موضوع در زندان شدن قلوب بر اساس رندی و خیانت

۵. بسط و توسیع متن به کمک تمثیل

تمثیل یکی از عناصر مهم بلاغی در قرآن کریم است. «قرآن کریم آکنده از امثال حکیمانه‌ای است که برای پند و اندرز، انگیزش و ترغیب، بیان و اثبات معانی و ارائه تصویر محسوس از مفاهیم آمده است، امثال قرآن را به دو دسته مثل‌های آشکار و مثل‌های پنهان تقسیم کرده اند، مثل آشکار عبارت است از تشبیه امری به امری دیگر یا تمثیل مفهومی نامرئی به صورتی محسوس به منظور آسان کردن درک آن؛ مانند این آیه شریفه: مثل کسانی که غیر از الله، خدایان گرفتند مثل عنکبوت است در خانه ساختن، همانا سست ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۵۴)

معارف بهاء‌ولد، هم تمثیل فراوان است، هم تمثیل‌هایی که بر اساس آیات قرآن ساخته شده‌اند. در واقع می‌توان توسیع بر اساس تمثیل را یکی از مهمترین شیوه‌های اثرپذیری کتاب معارف از قرآن کریم دانست. لذا به لحاظ اهمیت این موضوع چند تمثیل متأثر از قرآن بررسی می‌شود.

۵. ۱. تمثیل‌هایی برای اثبات مضمون آیات

در این نوع تمثیلات، نخست به یکی از آیات یا تمثیلات قرآنی اشاره می‌شود، در ادامه برای تأیید یا بسط مضمون آن، تمثیلی آورده می‌شود؛ بهاء‌ولد در این نوع تمثیلات از توانایی و هنر خویش به خوبی بهره برده است.

۵. ۱. ۱. تمثیل دانه و گیاه در تبیین احضار اعمال در قیامت

در آیه ۳۰ از سوره آل عمران آمده است: «روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد» (قرآن کریم، ۱۳۷۹: ۵۴) این آیه یادآور تمثیلی با محوریت رویش دانه شده است؛ رفتار انسان بسان دانه‌ای است که در خاک می‌افتد و در زمانی که آب به آن برسد می‌روید؛ در واقع بهاء‌ولد از یک گزاره قرآنی یک تمثیل نو ساخته است، حاضر شدن اعمال انسان در قیامت، ذهن او را به این سوی برده که برای آن مثالی ملموس بیاورد، رویش گیاهی که به دانه شباهت ندارد تمثیل مناسبی برای رفتاری است که به شکلی دیگر در جهان باقی نمود می‌یابد: «بِیَوْمٍ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا؛ اگر چه آن گناه در شب تاریک کرده باشد چنان‌که کسی پنهان دانه در بیابان در زیر خاک کرده باشد و باران

به روی آید چگونه آشکار شود تو نیکویی بر نفس خود فراموش گردانیده باشی و تا زیر هفتم زمین برود برون آید» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲: ۲۸۲/۱-۲۸۳).

۵. ۱. ۲. تمثیل آیین شهربانی در تبیین آیه الزام روزه

در این تمثیل بدن انسانی به شهری مانند شده که اگر مردم آن طعام بسیار بخورند شورش و بدمستی می‌کنند، پس ناگزیر باید محدودیت‌هایی باشد تا اشرار نتوانند نظم شهر تن را به هم بریزند. لذا تمثیل شهر تن و لزوم شهربانی و کنترل شهر، ذیلی است بر یک حکم قرآنی که از نظر مضمون مؤید و در جهت آن حکم است، اما از نظر ساختار بلاغی با آن متفاوت است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بارشته دراز این جهان می‌پرید و بر کنگره کالبد نشسته‌اید روزه دارید تا بدانید که شما را به سر اعتقاد باز می‌باید آمدن. ای روح معتقد تو را رعیتی داده‌ام همه مراد در کنار ایشان منه و علوفه‌شان کم کن و روزه دار که اگر رعیت کالبد سر برآرد غوغا کنند؛ یکی از رنود را سرور سازند و آن شیطان است و تو را بی اعتقاد نغز هلاک کنند» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۳۴۲/۱).

۵. ۱. ۳. تمثیل گذرانندگی جویبار برای کم‌ارجی جهان

ابتدا به عبارتی قرآنی تمثیل جسته است، اما در ادامه، خود تمثیلی آورده است؛ خوشی‌های این جهان مانند آب جویبار است، نهایت این‌که انسان می‌تواند از آن اندکی بنوشد و بگذارد تا آب راه خودش را طی کند. «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ؛ یعنی آن زمان هر چه پیش آمد آن نوع علم را تقریر کن و پیشاپیش کارها بسیار نگاه مدار شادی جهان را سهلی دان و در بند آن مباش که او را بند کنی و با خود نگاه داری خوشی چون آب روان است از مشرق و از مغرب می‌روزد و در جویبار روان گردد؛ تو چون ازو خوردی رها کن تا برود که او نیاید اگر چه نگاه داری به زمین فرو رود» (همان، ۱۰۷/۲).

۵. ۱. ۴. تمثیل سفر برای شکل‌گیری نطفه و رستاخیز

آغاز شکل‌گیری نطفه انسان و آنچه در این باره در قرآن آمده است دست مایه اندیشه‌ها و تمثیل‌های گوناگونی شده است. بهاء‌ولد برای خلقت از نطفه، تمثیلی مبتنی بر سفر ساخته است، منازل و مراحل این سفر شبیه است به سفری با عبور از کوه‌ها و دره‌ها. «قَلَيْظُ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ؛ اگر در تو فایده و عاقبت نبودی همان‌گاهت رها کردندی اما ماء دافق را دانستی که از کوه پشت مهرها [ع] پدر و از غار سینه مادر و

از عقبات هفت استخوان سینه مادر بیرون می آورد تا اگر خاک گردی از غارها و کوه‌ها بیرون آرند عجبت نه آید طرفه کاروانی از این کوه‌های استخوان‌ها بیرون می‌آید، اگر چه حقیرست، و لکن بس خطیر است» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ج ۲/ ۱۷۸).

۵.۱.۵. تمثیل‌هایی برای اثبات و تأیید رستاخیز

هم بهاء‌ولد و هم مولانا در اثبات قیامت تمثیل‌هایی آورده‌اند، در مثال زیر، ابتدا عبارتی قرآنی در باب گردآمدن انسان‌ها در قیامت آمده است، گویی نویسنده نیاز می‌بیند این موضوع را بسط دهد و به شکل محکمتری در زبان کتابش که فارسی است آن را اثبات کند، لذا دو تمثیل پیاپی در باره آن می‌آورد، مضمون این دو تمثیل عبارتند؛ جمع شدن پشه‌ها در پشه‌خانه و دیگری بازگشت کبوتر به صفیر کبوترباز به موطن خود. لذا اثبات احکامی که احتمال تردید درباره آنها وجود دارد، یکی از بسترهای تمثیل‌آوری و بسط متن بوده است.

«لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ رمه پراکنده می‌شود از چوپان، نه که آخر همه‌تان را باز رانند به سوی قیامت؛ پشه‌ها اگر چه پراکنده شوند، آخر در پشه‌خانه همه جمع می‌شوند. ذره‌های آرزو و شانه‌شما نیز چون پشه‌ها به بال باد و هوا به هر جایی که ببرد؛ آخر نی به مسکن قیامت ایشان را جمع کنند؟! اما دلی از خون سرشته را آن تدبیر دهد که کبوتر اگر

چه آن را بیراند ببینی باز به صفیر بزیر دام او جمع آیند؛ اگر مدبر آسمان و زمین همه را به زیر دام قیامت جمع آرد چه عجب باشد.» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۲۰۱).

۶. تمثیلات متفاوتی که بر اثر آیه‌ای تداعی شده‌اند

در این نوع تمثیلات، نخست آیه‌ای ذکر می‌شود، در ادامه تمثیلی می‌آید که بر اساس آن آیه تداعی شده است، اما از نظر مضمون و موضوع با آن آیه متفاوت و خود تمثیل جدیدی است.

۶.۱. تمثیلی برای تلاش بسیار انسان

در این تمثیل انسان و تلاش (کدح) او به موش و سوراخ‌های گوناگونی که آن جانور ایجاد می‌کند تشبیه شده است. این‌که موش را طرف تشبیه در این تمثیل قرار داده است، نشان از این دارد که بهاء‌ولد بسیاری از کوشش‌های انسان را - قاعدتاً کوشش‌های مادی در اینجا - مذموم می‌داند. مضمون آیه با محتوای تمثیل متفاوت است، آیه بر تلاش انسان برای رسیدن به ملاقات خدا تکیه دارد، اما تمثیل بهاء‌ولد بر تلاش و دست و پا زدن انسان در این جهان دلالت دارد. بهاء‌ولد می‌گوید با این همه راه‌هایی که برای رسیدن به منافع در پیش گرفته‌ای باید ببینی که در روز ملاقات حال و احوالت چگونه خواهد بود. بنابراین در این مورد، واژه «کدح» که به معنی تلاش توأم با رنج است، ذهن مؤلف را به سوی تلاش‌های رنج‌آمیز انسان در این

جهان برده است، اما حاصل کار او و برداشت تمثیلی او با محتوای آیه تفاوت بسیاری دارد.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ جهد می‌کنی و جان می‌کنی در کارهای مختلف چنانکه موش يك رهش سوی سرکه مردمان باشد و يك رهش سوی خمره روغن و يك رهش سوی انبار و يك رهش سوی زر تو نیز شنوده که فلان پیشه و فلان هنر سبب آبروی و دولت است آن همه هنرها اکنون همه را می‌ورزی تا همه را بگیری بضاعت سفر می‌فرستی و عزم سفر می‌کنی و عزم دهقانی می‌کنی و در بازار خرید و فروخت می‌کنی و تعلق آمد شد طایفه می‌داری و يك سوی رسن به گردن خود بر بسته بدان طرف و بدین طرف می‌روی در میانه خفه می‌شوی و دیوانه‌گونه می‌شوی، سوراخ موش دشتی را ناقفا گویند آن تن و کالبد مرد منافق، سوراخ موش دشتی را ماند، از سوراخ چشم جای دیگر می‌رود و از سوراخ گوش جای دیگر می‌رود و از دل چیزی دیگر می‌جوید. باش تا از اعمال شما صورت‌ها آفریند و از سیرت‌های شما جان‌های آن صورت‌ها کند، فملاقیه بدو رسی خوش بود یا ناخوش بود» (همان، ج ۳۰۸/۱).

۷. نوشتندگی متن بر اساس قاعده تأویل

مهمترین فایده تأویل برای معارف بهاءولد همانا نوشتندگی متن اثر بوده است. همان‌طور که در آغاز گفته شد، بهاء‌ولد گاهی مطلبی

را با آیه‌ای آغاز کرده است و آنچه در ادامه آمده تفسیر یا تأویل آن آیه است یا مطالبی است که بر اساس اشاره به آن آیه برای او تداعی شده است و این یک شکل خلاقیت در معارف بوده که بر اساس اشاره به آیات بوده است. شکل دیگر همان تأویل‌هایی است که در اشکال مختلف دیده می‌شود؛ در واقع این متن قرآن بوده که زمینه آن تأویلات را در بهاء‌ولد برانگیخته است و بر اساس تعریف‌ها، تأویل یک برداشت خلاقانه و رمزی است که از یک اثر مقدس می‌شود و تصوف بستر مناسبی برای این تأویلات خلاقانه بوده است. نوع دیگر نوشتندگی یک تأویل مستقیم نیست، بلکه بیان گزاره‌های خلاقانه است که تداعی‌وار بر زبان نویسندگان جاری شده است و تنها در برخی واژگان پیوندشان با متن قرآن قابل جستجو است. در این شواهد مؤلف خود دارای ذهن خلاق است و تصاویر و گزاره‌های بدیعی خلق می‌کند، اما رشته‌های محسوس و نامحسوسی متن او را به آیه یا آیات بیان شده پیوند می‌دهد. از این قبیل است:

۷.۱. برداشتی فلسفی از برآوردن زنده از مرده

بر آوردن زنده از مرده که خود گزاره‌ای متناقض‌نما یا شبه‌متناقض‌نماست، ذهن مؤلف را به سوی مفاهیمی کلان برده است؛ این مطلب که هستی مدام از درون نیستی متولد می‌شود؛ مانند تولد سفیدی روز از دل سیاهی شب است. با این توضیح که مؤلف

این موضوع را با تصاویر بلاغی به کار برده است. خورشید را به زرده تخم مرغ، و سپیده دم را به سفیده تخم مرغ و هوا را به پوسته شفاف و ژله‌ای روی این دو تشبیه کرده است. و این روز بیضه‌مانند با آمدن سیاهی شب بی اثر می‌شود و آمدن شب هستی و نیستی این چنین است و همه این‌ها بر اساس اشاره به آیه **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ**؛ زرده بیضه،

آفتاب است؛ باز سپیده دم سپیده او، پوست تنک او هوای شیشه رنگ. آری چو مرغ، این جهان باشد؛ بیضه اش کم ازین نباشد. آنگاه فرخ حرکات و تدبیر در وی پدید آمدن گیرد و پر و بال آمدش ظاهر شود و چون سیاهی بیاید هیچ سپیدی نماند و چون درازی بیاید، کوتاهی نماند؛ نیز مرغ عدم بیضه وجود را بخورد، باز از وی پدید آرند.» (همان، ج ۱ / ۲۴۴).

۲.۷. برداشت عرفانی از قوانین طبیعت بر اساس واژه رادوه

عبارت قرآنی **إِنَّا رَادُّهُ إِلَيْكَ**، درباره بازگرداندن موسی (ع) به آغوش خانواده اوست، و چنان‌که در داستان موسی (ع) آمده است آب رود نیل او را به مادرش رساند؛ این بخش از داستان برای نویسنده موجب نوآوری بوده است، او از این آیه و البته از قدرت لایزال الهی این برداشت را داشته است که همچنان که خداوند آن کودک را به مادرش بازگردانید، در بطن عناصر طبیعت نیز این فرمانبرداری را درج کرده است و عبارتی مانند روی بر خاک داشتن آب، مرتبه‌جوی

بودن آتش و قیام آتش و سجود آب به ذهنش آمده است و در این میان سجود آب را از قیام آتش برتر دانسته است: «اما ای مؤمن خاك هم فرمان بردارست همچنان چشم و گوش در وی انداز و مترس إِنَّا رَادُّهُ إِلَيْكَ بعد از پرورش بسیار اکنون آب چو فرمان بردارتر از آتش آمد لاجرم چون تیغ آمد بر سر آتش؛ یعنی هر چند که آب را براندازی به بالا باز آب به پستی فرومی‌آید و همواره روی بر خاك دارد، اما آتش چاکر مرتبه‌جوی است عبادت آتش قیام است و عبادت آب سجودست و سجود افضل است بر قیام پس آب چو عابدترست حیات چیزها را در وی نهیم» (همان، ج ۱ / ۳۷).

۳.۷. شکافتگی آسمان به منزله شکفتگی و سر انسان به منزله فلک

در مثالی دیگر اشاره به قرآن، زمینه‌ای برای خلق تشبیهات و موضوعات ادبی شده است. حتی فضای رعب‌آمیز قیامت به فضایی شکفت‌انگیز تغییر یافته است و در نهایت حواس پنج‌گانه را با ستارگان آسمان تطبیق داده است: «فرمان برداری زمین را دانستی از آن آسمان را هم بدان که إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ یعنی سینه صدق آسمان را شکافتند و دُررها از وی بیرون آوردند و آگاهیش دادند؛ همچنان فلک سرت را آگاهی داد بر برج زحل شنوایی و بر برج مشتری بینایی و عطارد گویایی و بر برج مریخ لمس و پنج حواس چون پنج ستاره است (همان، ج ۱ / ۳۸).

۷. ۴. تمثیل رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ و گرانباری انسان سرگردان

یکی از برداشت های خاص و متفاوت بهاء‌ولد درباره آیه زیر بوده است. مضمون این آیه چنین است که وقتی یک غلام را دو سرور مختلف الرأی اداره کنند، شرایط غلام ناگوار خواهد بود و این تمثیلی برای لزوم وحدانیت پروردگار عالم است که اگر نبود، امور عالم نیز آشفته می‌بود. بهاء‌ولد این آیه را در مورد مخاطبی بیان میکند که ذهن آشفته‌های دارد و چنین ذهنی را به دیگ عاشورا تشبیه میکند:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (قرآن کریم، سوره ۳۹، آیه ۲۹)». «گفتم در کارهای پراکنده از بهر کاری خود را باری کرده مگر در میان راه از گرانباری بخواهی خفتن و یا چون کشتی که از هر جنس در او می‌نهی تا بر خشکی بمانی؛ دیک عاشورایی را چندین حوایج نکنند که تو در خود می‌کنی؛ آخر این بار گران کجا خواهی برد؟» (همان، ۲۶۳).

۷. ۵. رویش آتش و گل بر اثر واژه خشوع و بیان ذکر

در این مثال خشوع موجب می‌شود که از بهر هر ذکری، آتش و گل برآید. در واقع ذکر و خشوع برای او نتایج متفاوت از آنچه تا کنون شنیده‌ایم در بر دارد، با هر ذکری جمال‌های خوب در پیش او هست می‌شود و صورت مزه‌ها و سماع‌ها نمایان می‌شود: «قَدْ

أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» در آن وقت که ذکر می‌گویی، باید که به هر ذکری از تو آتش جهد و گل روید؛ محسوس پیشت و در هر دمی که ذکر می‌گویی؛ بهوش باش و بهوش آی تا ببینی که از تو چه آتش‌ها می‌جهد و چه گل‌ها می‌روید، اکنون ذکر می‌کن و الله می‌گویی! یعنی؛ ای خداوند و ای مالک همه معانی و اعراض، از جمال‌های خوب پیش من هست می‌گردان! لا الی نهایی که هر یکی از یکدیگر نغزتر باشد و معنیهای مزه‌ها و معنیهای سماعها را و صورت سماعها را هست می‌گردان و همه شراب‌ها و سبزه‌ها و شکوفه‌ها و عشق‌ها و آب‌ها را هست می‌گردان! الی غیر ذلك، تا مشاهده می‌کنم» (همان، ۲۲۷).

۸. ترکیب

ترکیب نیز یکی از روش‌های تأویلی بهاء‌ولد است، در ترکیبها معمولاً یک واژه در تقدیر فرض شده‌است و سپس در تأویل لحاظ گردیده‌است، از آن جمله است: صلاة و ریاح، مضاف برای ادراک و روح قرار گرفته‌اند، و باعث شده‌اند معنای تازهای بر اساس آیه قرآنی در زبان فارسی خلق شود: «وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ (بقره/۳)؛ یعنی با قامت صلاة ادراک را به خشوع به تو صرف کردم» (همان، ج ۱/ ۲۰).

بر اساس این آیه و مطابق قاعده ترکیب – که در زبان فارسی بسیار رایج است- تأویلی دیگر صورت گرفته است. در این مثال،

«ریاح» به واژه «روح» اضافه شده و ترکیب «ریاح روح» ساخته شده است؛ حال آن که ریاح در آیه به معنی باد است: «أُرْسِلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» (فرقان/ ۴) «نیز ریاح روح را وزان کرده است تا پیشتر راحت آن جهانی باشد». (همان، ۵۲).

در مثال زیر صراط به چشمه تأویل شده و در مرحله دوم به چشمه‌سار دانش؛ بنابراین با افزودن واژه دانش به چشمه و تأویل راه به چشمه معنای تأویلی جدید آورده است. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راه چشمه نما از چشمه‌سارهایی که در عدم است که راست به ملک آن جهانی می‌رساند؛ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ؛ آن چشمه‌سار دانش که انبیا علیهم السلام در آن چشمه رفته‌اند و از آن نوشیده‌اند». (همان، ج ۱ / ۷۷).

و بر اساس واژه لیل، ترکیب «لحاف شب» را ساخته است: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و نظر کن در آن زمان که ما لحاف شب را بر شما چگونه می‌پوشانیم و شما را به عالم دیگر می‌بریم». (همان، ج ۱ / ۱۹۲).

۹. تعمیم؛ شیوه‌ای برای توسعه متن

در این شیوه، موضوعی را که مصداق مشخصی داشته است عمومیت داده و دامنه فراگیرندگان آن را گسترده است. در آیه ۲۲ سوره زمر به موضوع «شرح صدر پیامبر» اشاره شده است و در تفاسیر نیز این موضوع تأیید شده است؛ «ثمالی گفت: آیت در عمار یاسر آمد. مُقَاتِلَ كَفَت: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ، رسول

است...». (رازی، ج ۱۶ / ص ۳۱۶)؛ یعنی دو نظر وجود داشته، یکی این که آیه راجع به عمار یاسر دانسته شده و دیگری این که گفته شده راجع به پیامبر است. بهاء‌ولد این ضمیر را توسعی بخشیده، مصداق صاحب شرح را «ابدال» دانسته است: «هرچه در جهان پیرایه است از تبسم شیرین آفتاب است؛ تا بدانی که نور صدر منشرحان که ابدال اند چه نواها می‌دهند». (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲: ۱۰۲).

در آیه یک سوره اسراء به «شب معراج» پیامبر اشاره شده است؛ معراج مختص پیامبر بوده است، اما بهاء‌ولد آن را عمومیت داده و برای تمامی انسان‌ها به کار برده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا (اسراء/ ۱)... روح تو را چندان قوت می‌دهند که کالبد را چون کُنده بر پای برداشته می‌دواند و می‌برد، چه عجب اگر آن کُنده را سبک گردانند تا به لحظه، مسافت بسیار را قطع کند». (همان، ۲۸۸).

مفهوم آیه ۴۰ سوره نبأ مبتنی بر بیان آرزویی از زبان کافران است؛ «و يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً»، اما بهاء‌ولد آن را از زبان روح و اسارت او در این جهان بیان کرده است؛ یعنی روح که امری کلی‌تر از شخص کافر است جایگزین واژه کافر شده است: «ما أوازهای ذریر سوخته پرتوزه در چغزیده بر جوشیده آن صفات حیوانیم؛ چه با رنج جایی است و چه دوزخی است این صفات حیوانی که روح، چو احوال او می‌بیند می‌گوید: يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (همان، ج ۱ / ۷۳) این عدم لحاظ شأن نزول آیه بدان سبب

است که تعریف عرفا از کافر متفاوت است؛ از نظر آن‌ها کافر کسی است که اسیر کالبد و هستی است؛ کما این‌که در تأویل مشرکین نیز آن‌ها را پیروان تن معرفی کرده است. (همان، ج ۱/ صص ۸۱-۸۲).

۹. ۱. مشاکلت؛ نوعی تعمیم

در شاهد مثال زیر روایت کلام حاکی از پناه بردن به پروردگار سپیده‌دمان از شر چند چیز مختلف است که یکی از آنها تاریکی، نقطه مقابل نور و روشنایی است، لذا بر اساس صنعت بلاغی مشاکلت^۲، پناه بردن به حق؛ هم سپیده‌دم را شامل شده، هم تاریکی را، حال آنکه در خود آیه، پناه بردن به پروردگار، شامل سپیده‌دم نمی‌شود. پناه بردن از سپیده‌دمان به حق بر اساس نگرش سمبلیک بهاء‌ولد شکل گرفته‌است. او فلق را رمزی از روشنایی طاعات دانسته‌است و از فتنه عجب و غرور آن به حق پناه برده‌است، اما این که پناه بردن به حق، فلق و غسق هر دو را شامل شده، بر اساس آنچه صنعت ادبی مشاکلت گفته می‌شود، بوده و نگاهی متفاوت به آیه را موجب شده‌است:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ می‌خواندم؛ گفتم فریاد میکنم از غلام ترک روز که در ضمیر تا چه خشم‌ها و کینه‌ها دارد با من و من شرّ غاسقِ اذا وَقَب؛ و فریاد می‌کنم از پیر زنگی شب که به خمر خواب سرمست میشود تا در ضمیر چه عربده‌ها دارد؛ از حشرات و هجوم اعدا و تبیبت، و فلق؛ روشنایی طاعات و الهامات

است، من از فتنه عجب او که غلام ترک روز است ترسانم؛ من شرّ غاسقِ اذا وَقَب؛ و از فتنه نفس اماره [نیز] ترسانم در آن وقتی که ظلمات و سوسه او مرا فرو می‌گیرد.» (همان، ج ۱/ صص ۲۰۰).

۱۰. نتیجه‌گیری

بداعت و نوآوری یکی از مشخصه‌های مهم معارف بهاء‌ولد است، از نظر بلاغی، نوآوری این اثر در اشکال تشبیه و تمثیل بیشترین نمود را دارد و این هر دو نوع در گسترده متن نیز مؤثر بوده است. بسط به کمک تشبیه روشی است که در آن اغلب از ترکیب تشبیهی بهره برده می‌شود و در این نوع ترکیبات یک رکن قرآنی وجود دارد که اغلب در نقش مضاف واقع می‌شود و جزء دوم که مضاف‌الیه است و اژه‌ای است که نقشی تأویلی دارد و به آژه قرآنی افزوده شده است. بسط به کمک تداعی اصلی بنیادی در تألیف و نگارش کتاب معارف است و از دیدگاه مطالعات بینامتنی و تطبیقی می‌تواند عنصر مهمی در زمینه بسط و توسعه متن‌های تأویلی تلقی شود. بر این اساس، اغلب آیه‌ای ذکر می‌شود و در ادامه موضوعاتی آورده می‌شود که با تفسیر یا کتب تفاسیر تفاوت‌های بسیاری دارد. این مطالب عمدتاً تشبیه، تمثیل و حکایت‌اند.

تمثیل در اولویت بهاء‌ولد بوده و در اشکال گوناگونی بروز کرده‌اند، برخی از تداعی‌ها این‌گونه بوده است که بر اساس آیه‌ای، آیه

یادداشت‌ها

۱ - « شیوه‌ای [است] که واعظان مجالس و عظمی به کار می‌برده‌اند و مثنوی نمونه تمام عیاری است از این شیوه؛ منتهی به شعر» (زرین‌کوب، ۱۳۸۴، ۳۷۵).

۲ - آیه ده سوره صافات به شیاطینی اشاره کرده است که شهاب‌ها بر آنان می‌تازند: إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَائِبٌ.

۳ - و آن چنان است که تعبیر کنند از چیزی به لفظ مختص به غیر آن به سبب واقع شدن آن چیز در صحبت و جوار آن غیر یعنی مجاورت هر دو در تصور و قصد متکلم مثل این آیه شریفه: تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک شاهد در تعبیر از ذات باری تعالی است به نفس و این لفظ خاص غیر خدا است و در خدای تعالی استعمال نمی‌شود، ولی چون حق تعالی مصاحب با معنی نفس که ذات انسانی باشد در قصد گوینده واقع شود صحیح است که لفظ نفس به طریق مشاکله بر ذات مقدسش اطلاق شود» (خلیل رجایی، ۱۳۷۵: ۳۴۶).

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. (۱۳۷۹). ترجمه مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن کریم.
- بهاء ولد، محمدبن حسین خطیبی بلخی، (۱۳۵۲). معارف. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: طهوری.
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ چ، ت ۳ هران: انتشارات مروارید.

دیگری در ذهن راوی تداعی شده است. در شکلی دیگر، بر اساس محتوای آیه‌ای، موضوع جدیدی به ذهن او خطور کرده است؛ فی المثل، واژه لیل، سفر روح در عالم خواب را تداعی کرده است.

گسترده‌ترین شکل بسط متن از طریق تمثیل بوده است، برخی از این تمثیل‌ها جهت اثبات مضمون آیه بوده است، اما نقش مؤلف در نوآوری و خلق آن تمثیلات بوده است؛ مانند آن‌که حضور اعمال در قیامت بسان دانه‌ای است که بالقوه ظرفیت رُستن دارد و بالأخره روزی که آب به آن برسد، خواهد رویید.

نوع دیگری از تمثیلات چنان است که موضوع تداعی شده، لزماً در امتداد موضوع و مضمون آیه نیست، بلکه از مقوله تأویلاتی است که یکی از اندیشه‌های تأویلی - عرفانی راوی را اثبات می‌کند، فی المثل اشاره به واژه کدح (تلاش توأم با رنج) ذهن راوی به سوی تمثیل موش و نافقا (سوراخ موش) می‌برد؛ تمثیلی که بی‌سرانجامی انسان در دالان‌های دنیادوستی را نشان می‌دهد.

بالاخره این‌که بهره‌گیری از آیات در مواردی، بستری برای سخن‌گستری است، مانند این‌که راوی جهت تبرک، آیه‌ای را ذکر می‌کند و در ادامه به توسعه متن می‌پردازد؛ چنان‌که بر اساس عبارت «يُخْرِجُ الْحَيَّ...» مفاهیمی فلسفی را بیان کرده است، و به کمک تعبیر توأمی روز و شب پیدایش هستی از نیستی و نیستی از هستی را تبیین کرده است.

- دشتی، سید محمد و سمیه سهرابی (۱۳۹۰). «شیوه های تفسیر و تاویل آیات قرآن کریم در معارف بهاء ولد»، ادبیات عرفانی دوره دوم بهار و تابستان ۱۳۹۰ شماره ۴.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی (۱۳۷۶)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد جعفر یاحقی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). بحر در کوزه. چ ۱۱، تهران: علمی.
- خلیل رجایی، محمد (۱۳۷۲). معالم البلاغه، شیراز، دانشگاه شیراز.
- سبزواری، محمد، (۱۹۹۸). ارشادالاذهان، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- فرزانه فرد، سعید و همکاران. (۱۴۰۰). «بررسی رویکردهای تأویلی بهاءولد از قرآن کریم» فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دوره ۱۳، شماره ۴۸، صص ۳۰۶-۲۸۵.
- کادن؛ جی ای، (۱۳۸۰). فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر شادگان.
- لطفی، سید مهدی، (۱۳۹۱)، «حوزه معنایی حروف مقطعه در قرآن کریم»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات قرآن و حدیث، سال ششم، شماره اول، پیاپی ۱۱، صص ۱۳۳-۱۱۳.
- همایی، جلال الدین، (۱۳۸۵). مولوی نامه،
- مولوی چه می گوید، تهران: هما.
- جابری، سید ناصر. (۱۳۹۶). «مطالعه بینامتنی تمثیل در معارف بهاءولد و مثنوی مولانا»، نشریه بوستان ادب، سال نهم، شماره سوم، پیاپی ۳۳.
- جابری، سید ناصر و همکاران. (۱۳۹۶). «بررسی تأویل و پیوند آن با تداعی معانی در معارف بهاءولد»، نشر پژوهی ادب فارسی، دوره ۲۰، شماره ۴۲، صص ۷۲-۵۳.
- جرجانی، علی بن محمد، (۱۴۱۹ق). التعریفات. به کوشش ابن عبدالحکیم. قاهره، بیروت: دارالکتب المصری.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، (۱۴۲۲ق). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دارالمعرفه.
- رشیدالدین میبیدی، احمد بن سعد، (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عده الابرار. تهران: امیرکبیر.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، (۱۴۲۲ق). الاتقان فی علوم القرآن. تصحیح مصطفی دیب البغا. بیروت: دار ابن کثیر.
- فیروزآبادی، مجدالدین، (۱۹۹۵). القاموس المحيط. بیروت: دارالمعرفه.
- گربن، هانری، (۱۳۸۰). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه سیدجوادطباطبایی، چاپ سوم، تهران: کویر.